

# نقاط مثبت و منفی در انقلاب کبیر فرانسه

چرا انقلاب تاریخی مزبور نتایج مطلوب انسانی نداد؟

مملکت، سخت دست‌اندر کار بود، تشکیلات مذهبی از قبیل اسقف نشین‌ها، دیرها، مدارس و سایر موقوفات مذهبی ۱۵ الی ۱۰٪ اراضی مملکت را مالک بودند و من حیث المجموع کلیسا بزرگترین مالکین فرانسه بشمار می‌آمد! بعلاوه درآمد حاصله از اموال و مستغلات کلیسا مانند کلیه درآمدها بشکلی غیر انسانی و جا برانه و غیرمتساوی توزیع می‌گردید، و قسمت اعظم آن بالهال بچنگ پاره‌ای از اشراف که بر مناصب عالیتر روحانی ا تکیه زده بودند، می‌افتاد. کشیشان اغلب از میان طبقه پائین انتخاب می‌شدند و مقامات عالی‌روحانیت از آن طبقه‌ی اشراف بود و در عهد «لوئی شانزدهم» تمام اسقفها بدون استثناء

در اینجا بازما با جهره «مذهب» در شکل «کلیسائی» ا آن روبرو می‌گردیم و مشاهده میکنیم که چگونه کلیسا و شرایطی که بر آن حکمفرما بود، انقلاب را تسریع و تشدید کرد و یکی از علل بنیادی انقلاب کبیر فرانسه بشمار آمد. باید دانست که کلیسای فرانسه با محصولات زراعتی عشریه‌ای بستگی مستقیم داشت، اسقفان فرانسوی اکثرأ در امور دولتی دخالت داشتند و بر اعمال سردمداران، ماسک «مذهب»! زده و در حقیقت روش و برنامه حکومتی آنها را با سلاح دین توجیه میکردند. خلاصه اینکه کلیسا در سیستم اجتماعی جاری

اطریش» هم همسر و ملکه اش بود. او با يك نوع قدرت لاجوجانه زمام امر شوهر خود را بدست گرفته بود و بیش از لوثی به «حق الهی خود» اعتقاد داشت. این دوه هر کاری که ممکن بود آنها را در نظر مردم منفور سازد، می پرداختند. حتی پس از شروع انقلاب هم حاضر نبودند دست از کارهای ابلهانه خود بردارند و بدیترتیب آنها بدست خود برقراری جمهوری را در فرانسه تسریع نموده و مسلم ساختند.

توجه کنید «جواهر لعل نهرو» در این باره چه واقع بینانه سخن میگوید:

«خیلی تعجب آوراست که این اشخاص چگونه موقعی که بحرانا شدت پیدا می کنند رفتارشان بیشتر ابلهانه میشود و به این ترتیب به نابودی خودشان کمک میکنند. يك اصطلاح معروف لاتینی هست که به خوبی درباره آنها صادق میکند:

**«وفتی ختلوند میخواد کسی را نابود سازد ابتدا عقلش را میگیرد»** . (۲)

در هر حال، اوضاع و احوال کشور فرانسه در آستانه انقلاب بدینترتیب است:

در رشکستگی اقتصادی دائماً نزدیک و نزدیکتر می شد. شرکت فرانسه در جنگهای استقلال آمریکا بارگرا نی بود که بردش فرانسه سنگینی میکرد، اشراف و روحانیون که طبقات ممتاز بشمار میرفتند از پرداخت بسیاری از مالیاتها معاف بودند! ...» . (۳)

از اشرافیون برگزیده میشد؟! (۱) و این بدان معناست که در قرن هیجدهم و عصر روشنگری که کلیسارونق و نفوذ خود را از دست داده و دیگر نمیتواند نماینده و معرق عقاید مردمان بیدار و فکور باشد، باید در استخدام اشرافیت و «اریستوکراسی» درآمد و با قدرت و نیروی بزرگ سرمایه داری؛ اداره شود. بنابراین در حقیقت این کلیسا و مسیحیت نبود که در قالب اشرافیت درآمد، بلکه این اشرافیت بود که در ادعای مذهب پوشید و علاوه بر سایر تجهیزات به سلاح دین اهم مسلح شد ...

«لوثی پانزدهم» در سال ۱۷۱۵ به جای پدر بزرگش «لوثی چهاردهم» به سلطنت رسید و مدت ۵۹ سال حکومت کرد، از سخنان مشهور او است که:

**«بگذارید بعد از من دنیا را آب بگیرد»!!**

و در واقع رفتارش هم مطابق همین طرز فکر بود. او چنان سرمست باده غرور مقام و نخوت ریاست بود که نمی توانست از انقلاب انگلستان که در زمان خودش واقع شد؛ درسی بیاموزد و یا جوانه های انقلابی را که در کشور خودش در حال تکوین و شکوفاشدن بود، ببیند.

او با کمال هنرمندی املکش را به ورطه ی سقوط سوق داد ...

در سال ۱۷۷۴ نواده اش «لوثی شانزدهم» جانشین او شد، وی بسیار ابله و تهی مغز بود و «ماری آنتوانت» یکی از خواهران امپراطور «هاپسبورگ»

۱ - تاریخ جهان نو تألیف رابرت روزول پالمز، ترجمه ابوالقاسم طاهری / ج ۱ / صفحه ۲۴۲

۲ - این مضمون در منابع اسلامی با اندک تفاوتی و در سطحی رساتر، بسیاری دیده می شود.

۳ - نگاهی به تاریخ جهان / ج ۲ / صفحه ۷۰۸ / ترجمه محمود تفضلی .

خوریم که سالها ادامه داشت و سپس قیام دهقانان آغاز گردید که نه فقط برای غذا، بلکه برای زمین هم گرسنه بودند.

در جریان یکی از شورشهای گرسنگان در شهر «دیژون»، حاکم شهر به مردم گرسنه گفت: «**علفها روئیده و سبز شده است به صحرا بروید و در آنجا بچرید**» !! در آنوقت گروه بسیاری از مردم علناً به گدائی پرداختند آنطور که در سال ۱۷۷۷ رسماً اعلام گشت که در فرانسه ۱/۱۰۰/۵۰۰ نفر گدائی می کرده اند. در چنین وضعی باز «**لوئی**» و «**آنتوانت**»، پولهای بیشتری می-خواستند و بهیچوجه حاضر نبودند دست از اسر-افکارهای خود بردارند.

\*\*\*

بالاخره لوئی شانزدهم تحت فشار نا بسامانیهای روزافزون مجبور شد مجلس طبقات سه گانه (اشراف، روحانیان و عامه) را در ۴ مه ۱۷۸۹ افتتاح کند. اما بزودی از اینکه نمایندگان سه طبقه را با هم دعوت کرده پشیمان شد، زیرا نمایندگان طبقه سوم یعنی عامه مردم کم کم زمرههایی را شروع کردند پادشاه تصمیم گرفت آنها را از تالار جلسه بیرون کند ولی آنها به سخن او گوش ندادند و بلافاصله در یک میدان بازی تنیس که در آن نزدیکی بود گرد هم جمع شدند و سوگند یاد کردند (۵) تا وقتی که یک قانون اساسی بدست نیاورند پراکنده نشوند.

آیا توده ها و مردم هادی در آن زمان در چه حال بودند؟ در پاسخ این سؤال کافی است توصیفی را که «**کلایل**» نویسنده انگلیسی با همان سبک مؤثر و حساس مخصوص بخودش در این باره دارد، بخوانیم:

«سروکار داشتن مجدد با مردم زحمتکش هیچ خوب نیست، نجس است ازیرا بیست تاییست- پنج میلیون نفر از آنها هستند که میتوانیم آنها را روی هم رفته یکتوع واحد کثیف و ناچیزی در نظر آوریم. هر چند انبوه عظیمی هستند اما کثیف و یقیناً در هم چون حیوانات، یا بعبارت انسانی تر «**توده ها**»! در واقع آنها توده بی اهمیت و ناقابلی می باشند، مهمدا هر چند که گفتن آن عجیب به نظر می رسد، اگر بتوانی با قدرت تخیل آنها رادر سراسر فرانسه در کلبه های گلی شان، در اطاقهای تنگ و تاریک و مجرشان دنبال کنی می بینی که این توده ها از واحدهائی تشکیل شده است که هر واحد آن برای خود قلبی دارد و غم و اندوهی احساس میکند و هر یک از آنها هر چند که با پوست خودش پوشیده شده است، اگر نیشی به او بزنی از او هم خون بیرون خواهد آمد» . (۴)

این توصیف عالی مربوط به میلیونها کلبه های تیره و بیغوله های غم انگیز و کوچها و محلات زشت و فقیرانه و انسانهای مفلوک و گرسنه ی فرانسه زمان لوئی شانزدهم است. در این زمان نخست به شورش گرسنگان بر می-

۴ - همان مدرک .

۵ - عصر انقلاب دموکراتیک / ج ۱ صفحه ۵۱۹ / ترجمه دکتر حسین فرهودی .

در ۴ اوت ۱۷۸۹ مجمع ملی فرانسه امتیازات فتودالی و معافیت اشراف و روحانیون را از پرداخت مالیات و حتی به کاربردن عناوین و القاب اشرافی راملنی ساخت اوسپس «اعلامیه حقوق بشر» را تصویب کرد. در آن روز که اصول این اعلامیه به تصویب رسید، اروپا به لرزه درآمد و چنین تصویری شد که برای کسانی که رنج میبرد و لگد کوب می شوند؛ مزده روزگار بهتری را همراه دارد.

مجمع ملی اصلاحات دیگری نیز انجام داد: املاک و سیمی که تا آنروز در تیول کلیسا قرار داشت همگی ضبط گردید و به تصرف دولت درآمد، دادگاههای فتودالی منحل شد و دادگاههای دیگری با اصول و نظامات بهتری تأسیس گردید و...

در ۲۱ ژوئن ۱۷۹۱ حادثه‌ای روی داد که سرنوشت انقلاب را قطعی کرد. این واقعه فرار «لوئی شانزدهم و ماری آنتوانت» بود، آنها میخواستند با لباس مبدل بطور ناشناس از فرانسه بگریزند. اما چندتن از دهقانان ایشان را شناختند و به پاریس بازگرداندند. این عمل فکر جمهوری را بشدت در میان مردم تقویت کرد... تا دردم اوت ۱۷۹۲ «کمون انقلابی پاریس» فرمان حمله را به کاخ لوئی صادر کرد. در آن موقع سربازان سوسی که نگهبانان او بودند به روی مردم تیراندازی کردند، اما مردم پیروزشدند و «کمون» مجمع قانونگذاری

این ماجرا به «سوگند زمین تنیس» معروف شده است ...

سپس موقعیت بسیار حساسی فراسید، زیرا لوئی شانزدهم خواست به وسیله سربازان خود آنها را بیرون براند. اما سربازان سرکشی کردند و امر او را نپذیرفتند!

ولی او با روش ابلهانه‌ی خود هنگهای خارجی را تحریک کرد که به روی سرمد آتش بگشایند، این کار دیگر برای مردم به چوچه تحمل پذیر نبود. لذا توده‌ها در روز ۱۴ ژوئیه (۶) ۱۷۸۹ شورش کردند و زندان معروف «باستیل» را مسخروویران ساختند و همه‌ی زندانیان آنرا آزاد کردند. (۷) سقوط «باستیل» در تاریخ جهان واقعه‌ی بزرگی به شمار می‌رود، زیرا انقلاب فرانسه با این واقعه آغاز گردید. سقوط «باستیل» به معنی پایان نظام قدیمی در فرانسه و پایان دوران فتودالی و استبدادی و امتیازات گوناگون بود.

دیگر کار بدست توده‌های گرسنه افتاده، آنها هستند که فتودالیسم و امتیازات کلیسا را بر میدارند، همین ژنده پوشان سرو پا برهنه هستند که با هر چه که به دستشان می‌افتد به دفاع از انقلاب بر می‌خیزند و بسوی میدانهای جنگ می‌شتابند و سربازان پرورش یافته تمام اروپا را که برضد آنها متحد شده‌اند به عقب می‌رانند....

در هر حال بیست روز پس از سقوط باستیل یعنی

۶ - عصر انقلاب دموکراتیک / ج ۲ / صفحه‌ی ۱۰

۷ - عجیب است که درست يك روز قبل از سقوط باستیل یعنی عصر ۱۳ ژوئیه ضیافتی بزرگ و مجلل در کاخ ورسای برپا بود و در آن اشراف و بزرگان ا به رقص و پایکوبی و سرور مشغول بودند و در برابر لوئی و زنتش به سلامتی پیروزی آینده بر شورشیان ا جامهای خود را بالا میبردند!

هنوز هم راه‌های دیگری برای استثمار بهره‌کشی از آنها را دارند!

اکنون حدود دو قرن از عمر انقلاب و سقوط استبداد و اشرافیت و میلاد مسعود ادموکراسی و اعلامیه حقوق بشر، می‌گذرد. آیا دوران استثمار انسان از انسان سپری شده و به راستی حقوق انسانها محترم شمرده می‌شود؟ رشته‌ایست که سردرآوردار و فعلا جایش اینجانیست و در بحثهای آینده بطور تفصیل در این باره گفتگو خواهیم کرد. ولی در این زمینه «ویل دورانت» سخنی دارد که لازم است در خاتمه این قسمت از بحث آورده شود:

«انقلاب فرانسه قدرت حاکمه را از طبقه‌ی اشراف ملکه‌دار به طبقه‌ی بازرگان، که گردش پول را بدست گرفته بود، منتقل ساخت ...

در انقلابهای خشونت آمیز فقط بخشی از ثروت توزیع می‌شود و بخش بیشتر آن از بین می‌رود. ممکن است که منابعی تقسیم شود، اما دیری نمی‌کشد که نا برابری طبیعی انسانها (در مال و امتیاز آنان) نا برابری به وجود می‌آورد، و اقلیت جدیدی را به قدرت میرساند که ذاتاً همان ثغرایز پیشینیان خود را دارند!

یگانه «انقلاب واقعی» آنست که در جهت تنویر فکر و اصلاح خلق و خوی و رفعت انسان صورت پذیرد ... و تنها انقلابگران واقعی فیلسوفان و اولیاءالله‌اند». (۹)

و ما بر بیان ویل دورانت مبالغه‌آمیزیم که: تنها انقلابیون حقیقی که انقلاب آنها در مسیر حقوق طبیعی «آدمها» بود «پیامبران الهی» هستند.

را مجبور کرد که وی را خلع و زندانی کنند. در روز ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ «کنوانسیون ملی» تشکیل گردید و نخستین کاری که انجام داد این بود که فرانسه را یک کشور جمهوری اعلام کرد. کمی بعد محاکمه لویی شانزدهم آغاز گردید و دادگاه او را به اعدام محکوم کرد و در روز ۲۱ ژانویه ۱۷۹۳ او را با «گیوتین» (۸) اعدام کردند.

مانیخواهیم جنبه‌های مثبت انقلاب کبیر فرانسه را نادیده بگیریم و میراثی که برای نسلها به ارمغان آورد یکباره فراموش کنیم. اما این راهم نمیتوانیم ناگفته بگذاریم که:

اولا: کشتاری رحمانه‌ای که در طول ماههای انقلاب انجام پذیرفت وعده زیادی از افرادی گناه پس از یک محاکمه کوتاه و ساختگی از طرف انقلابیون به قتل میرسیدند، با هیچ منطق و بیانی قابل توجیه نیست!

ثانیا: پس از سالها جان‌بازی و کوشش، انقلاب به سوی خودش بازمی‌گردد و فرزندانش خویش را می‌خورد و دوران «ضد انقلاب» فرامیرسد و بکلی انقلاب را میلعد و هامة مردم را که آنهمه جرأت و شهامت نشان داده‌اند و رنج کشیده‌اند بامید اینکه آزاد گردند، باز به زیر حکومت «طبقات عالی» میکشاند! از همین «ضد انقلاب» است که «فاپلئون» بصورت یک دیکتاتور و امپراطور بیرون می‌آید.

ثالثا: سالها پس از انقلاب فرانسه تازه مردم دریافته‌اند که فقط برابری در مقابل قانون و داشتن حق رأی عمومی نمی‌تواند برابری و آزادی و شادمانی و خوشبختی واقعی را تأمین سازد و طبقات حاکمه

# وظیفه جامعه در برابر

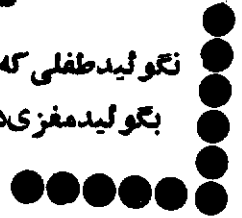
## خانواده های پر جمعیت

نگوید طفلی که متولد می شود شکمی دارد که نمی توانیم سیرش کنیم ،  
بگوئید مغزی دارد برای اندیشه و دویازو برای کار !

« ... کمکهای مالی دولتی و غیر دولتی جهت نگهداری اطفال »

« خانواده های پر جمعیت نیز شایان توجه است. »

(از اصل ششم اعلامیه حقوق کودک)



فکر قدیمی در همین مملکت خودمان درازاه تولید هر طفلی ، بطور مستمری مبلغی بعنوان کمک هزینه بکارکنان دولت داده می شود بدین ترتیب عملاً بداشتن فرزندان بیشتر تشویق می شدند ولی حالا همه چیز بعکس شده است . کسانی هم که گستاخی میکنند و فرزندان اضافی تحویل جامعه میدهند ، از آن حقوق و مزایا محروم هستند و حتی جریمه هایی هم ممکن است برای آنها در نظر گرفته شده باشد !! نمیخواهیم درباره صحت و مقم این مسأله و طرز تفکر سخنی بگوئیم . البته بشر عاقل باید

همیشه اصل وقاعده بر این بوده است که: بوجود فرزندان زیاد افتخار کنند . اما در عصر ما که همه چیز در معرض تحول است - این عقیده هم تغییر کرده ، غالب خانواده ها داشتن فرزندان زیاد را دلیل عقب افتادگی و دوری از تمدن میدانند .

گذشته از آن ، حتی دولتها هم برای نجات از مشکلات بعدی کوشش میکنند که خانواده ها را بداشتن دو تاسه فرزند قانع کنند و آنها را بهر قیمتی که باشد از تولید و تکثیر اولاد بیشتر بازدارند . در حالی که تا چند سال پیش بر اساس همان طرز